

اختلاف نظر در تفسیر لفظ قرآنی «نفس»

با دیدگاه شگفت‌انگیز مولانا در کتاب فی‌یافیه

دکتر بهروز ثروتیان*



موضوع مقاله، بررسی نظرات متفاوت مفسران و مترجمان قرآن درباره کلمه «نفس» در آیه‌ای از قرآن است. نویسنده با تحلیل و بررسی نظرات مختلف، اشارات مولانا جلال‌الدین بلخی و حافظ شیرازی و نظامی گنجوی به این اختلاف برداشت را نقل کرده است. نتیجه اینکه نویسنده با بررسی همه نظرات، «نفس» به معنی «نفس»‌ها را درست دانسته و ترجمه «نفس» به معنی «روح» را نادرست دانسته است.

واژه‌های کلیدی: انفس، نفس، روح، مولوی، حافظ، نظامی گنجوی

قول و فعل بی‌تناقض بایدت
تا قبول اندر زمان پیش آیدت

(مثنوی معنوی)

خواجه حافظ شیرازی در قرن هشتم هجری به اختلاف نظر مفسران کتاب مقدس قرآن پی برده، نظر نقداً آمیز و عارفانه خود را در غزلی شورانگیز بیان داشته و بحق گفته است:
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

این نظر عارفانه پیش از هر مطلبی، به موضوع اعجاز در قرآن کریم دلالت دارد، که پیامبر گرامی و رسول خدا - صلوات الله علیه و آله الطاهرین - خود آمی و درس نخوانده بود:
نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

ولیکن با کلمات وحی الهی آن چنان شوری برانگیخته بود که هر کس از اهل و ناهل ادب عرب، جمال و کمال کلام و آیات الهی را می‌شنود، در صورت و معنی آن، آن چنان شیفته می‌شد که گاهی هوش و حواس از دست می‌داد؛ چنان که داستان عمر و کشتن پدر خویشتن پس از دیدار با مصطفی - صلوات الله علیه و سلم - مشهور و معلوم خاص و عام است و در فی‌یه‌مافییه آمده است که:
«عمر - رضی الله عنه - پیش از اسلام به خانه خواهر خویشتن درآمد. خواهرش قرآن می‌خواند، طه ما أنزلنا، به آواز بلند. چون برادر را دید، پنهان کرد و خاموش شد. عمر شمشیر برهنه کرد و گفت: البته بگو که چه می‌خواندی و چرا پنهان کردی، و الا گردنت را

همین لحظه به شمشیر ببرم؛ هیچ امان نیست. خواهرش عظیم ترسید و خشم و مهابت او را می دانست؛ از بیم جان مُقَرَّ شد، گفت: از این کلام می خواندم که حق تعالی درین زمان به محمد - صلی الله علیه و سلم - فرستاد. گفت: بخوان تا بشنوم. سورت طه فرو خواند [...]» (فیه مافیہ، ۱۳۴۸: ۱۶۲). پس از این ماجراست که عمر به زیارت حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - نایل می شود و مولانا در فیه مافیہ می گوید:

«همین که عمر از در مسجد درآمد، معین دید که تیری از نور بپرد از مصطفی - علیه السلام - و در دلش نشست. نعره ای زد و بیهوش افتاد. مهری و عشقی در جاننش پدید آمد و می خواست که در مصطفی - علیه السلام - گداخته شود از عنایت محبت و محو گردد. گفت: یا نبی الله! ایمان عرض فرما و آن کلمه مبارک بگوی تا بشنوم. چون مسلمان شد، گفت: اکنون به شکرانه آنی که به شمشیر برهنه به قصد تو آمدم و کفارت آن، بعد از این از هر که نقصانی در حق تو بشنوم، فی الحال امانش ندهم و بدین شمشیر سرش را از تن جدا گردانم. از مسجد بیرون آمد. ناگاه پدرش پیش آمد، گفت: دین گردانیدی؟ فی الحال سرش را از تن جدا کرد و [...]» (همان: ۱۶۳).

بی گمان فراهم آوردن این نکته که شنیدن کلام قرآن چه غوغاهایی برانگیخته و چه کسانی با دیدن و شنیدن آیات الهی به دین اسلام گردیده اند، خود موضوع دفتری مفصل است و اهل ادب و نظر و مطالعه، خود از این موضوع آگاه هستند.

اما نکته جالبی که خواجه حافظ شیرازی را به سرودن غزلی شگفت انگیز درباره اعجاز قرآن و سهو و خطای مفسران واداشته است، معنی لفظ «امانت» در آیه ۷۲ سوره مبارکه احزاب (۳۳) است که می فرماید:

«ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسیدند و انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود»؛ یعنی انسان آن امانت را برداشت تا از جهل و ظلم برهد.

خواجه به تفسیر و تعبیر لفظ «امانت» در تفسیرها و ترجمه های قرآنی مراجعه می کند و می بیند نظرها همه مخالف هم است و وحدت نظری در میان نیست؛ یکی می گوید: امانت اختیار است و آن دیگری می گوید: عقل است، قرآن است؛ اسلام و یا عشق است، و معانی حیرت آوری که نمی توان بر زبان قلم تکرار کرد و خواجه با توجه به شماره عدد آیه، یعنی ۷۲، می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند (درباره ۷۲ ملت و امت اسلامی

ر.ک: لغتنامه دهخدا، ذیل «هفتاد و دو ملت»
یعنی مفسران قرآن، خود در آنجا نبودند و نمی دانند که «امانت چیست که انسان آن را برداشت:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه کار به نام من دیوانه زدند

رمزگویی استاد غزل فارسی، خود نیز برای اثبات مطلب در مطلع غزل بیتی به زبان فارسی می نویسد که هفتاد و دو معنی حقیقی و مجازی دارد و تا کنون دو ادیب و دو شارح در تفسیر و تعبیر معنی این بیت وحدت نظر نداشته اند و کسی نمی داند که خواجه در کجا چه دیده است:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

دیدم: با چشم دیدم؛ در خواب دیدم؛ در عالم ذکر و مکاشفه دیدم (۳ معنی).
میخانه: محل نوشیدن شراب؛ خانقاه و مسجد و محل عبادت؛ میخانه ازل و آفرینش (به قرینه مصراع دوم) (۳ معنی ۳=۹×۳).
ادم: آدم ابوالبشر؛ آدم در معنی آدمی و انسان (۲ معنی).

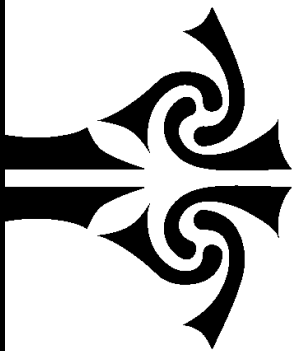
پیمانہ: قالب و کالبد؛ ظرف اندازه گیری حجمها؛ پیمانہ مخصوص شراب یا جام می؛ به رمز = دل عارف (هم معنی: ۸=۴×۲ و ۷۲=۸×۹).

از همین جهت است که خود در پایان غزل و سخن خویش می گوید: هیچ دامادی چون حافظ رو بند را از رخسار عروس سخن به کنار نکشیده و نتوانسته است زیبایی اندیشه را با سخن منظوم، همچون حافظ نشان بدهد.
کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند (ر.ک: ثروتیان، ۱۳۸۶: شرح غزل ۱۷۴)

ناگفته نماند که خواجه در این غزل به اشاره ای ملیح می گوید: غرض از امانت، «عشق» است:
آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع
آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

با این مقدمه است که می بینم درباره لفظ قرآنی انفس نیز در میان مفسران قرآن اختلاف نظر هست. خود مولانا جلال الدین نیز نخست در مثنوی گفتار تناقض شده آن را در بیتی «روح» معنی کرده و با نبوغ خدادادی که داشته است، بلافاصله گفته «روح» صحیح نیست و «جان» است و باز تحت تأثیر عالم بیهوشی، در حال خیال شاعرانه



«نفس» را روح منبسط و یا روح تعبیر کرده و اما در اواخر عمر خویش به کشف حقیقت نزدیک‌تر شده و در فیه‌ما‌فیه نظر ناقدانه شگفت‌انگیزی اظهار داشته است که موضوع سخن ما و قابل بحث در مجامع ادبی و نظری است. اگرچه سرانجام تحقیق، جز اعتقاد بر اعجاز قرآن و نارسایی اندیشه اندیشمندان به کُنه معنی مقصود، نتیجه‌ای به دست نمی‌دهد و این واقعیت، همچون آفتاب آشکار می‌شود که این معنی در پانزده قرن پیش، از پیامبری به مکتب‌نرفته و درس‌نخوانده مطرح شده و جز وحی الهی و سخن غیبی نمی‌تواند باشد، که در آیه ۴۲ سوره زمر (۳۹) می‌فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا. وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (زمر: ۳۹-۴۲).

زنده‌یاد استاد محمدمهدی فولادوند در ترجمه متین این آیه می‌نویسد: «خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است، [قبض می‌کند]؛ پس آن [نفس] را که مرگ را بر او واجب کرده، نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می‌فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی [از قدرت خدا] است.

در قرآن کریم کلمه «نفس» در اشکال مفرد و جمع و موقعیت‌های نحوی و صرفی مختلف، ۲۵۵ بار و کلمه «روح» ۲۴ نوبت به کار رفته و ناگزیر از میان صدها منبع و مرجع معتبر، تنها به ترجمه و تفسیر صفی‌علیشاه اشاره می‌کنیم که در تفسیر منظوم آیه، کلمه «أنفس» را عیناً نقل کرده، جمع مکسر «نفوس» را نوشته و از تعبیر آن به لفظی دیگر، جانب احتیاط را نگه داشته است؛ ولیکن در ترجمه فارسی آیه، «أنفس» را در معنی «روح‌ها» جایز شمرده است.

متن ترجمه صفی‌علیشاه:

«خدا قبض می‌کند روح‌ها را وقت مردنش؛ و آنکه نمرده است در خوابش، پس نگاه می‌دارد آن را که گذارش داد بر آن مرگ را، و سر می‌دهد و می‌فرستد دیگری را تا وقتی نام برده شده. به درستی که در آن هر آینه آیت‌هاست برای گروهی که فکر می‌کنند» (۱۳۵۶: ۶۴۴).

آن کسانی که با ترجمه سروکار دارند و مخصوصاً پژوهشگرانی که با ترجمه متن قرآن کریم روزگاری صرف کرده‌اند، می‌دانند

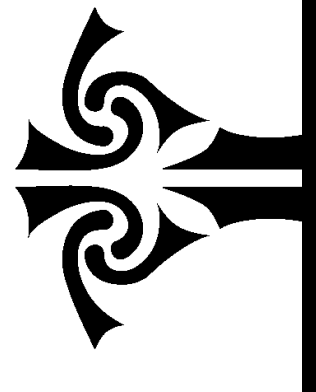
که جای‌گزینی «نفس» به جای ضمائر و اسماء اشاره، در ترجمه شادروان استاد فولادوند تا چه حد اطمینان‌خاطر و اشراف و فضیلت علمی لازم دارد و اینکه مرحوم صفی‌علیشاه چگونه با احتیاط تمام، ضمائر و اسماء اشاره را نگه داشته و نخواست است «روح‌ها» را بار دیگر تکرار بکند و یا دست‌کم، لفظ اصلی در معنی نهاده (ما وُضِعَ له) را در ترجمه ضمائر منظور دارد.

ولیکن مرحوم صفی‌علیشاه در تفسیر منظوم و زیبای بی‌همتای خویش از کاربرد مجازی کلمه تن زده و «أنفس» را عیناً و به صورت جمع «نفوس» نقل کرده است:

«حق بگیرد نفس‌ها را حین موت
هم بگیرد در منام از قبل فوت
پس نگه دارد نفوسی را که آن
موت بر وی شد قضی در این جهان
و آنچه هست از زندگان، بفرستد او
سوی ابدان بازپس بی‌گفت و گو
تا به هنگام اجل کاید زمان
بر فنائی مؤمنان و کافران»

برخلاف نظر صفی‌علیشاه، در برخی از تفاسیر، «نفس» را «تن‌ها» معنی کرده‌اند؛ چنان که در ترجمه تفسیر طبری (۲۵۰-۲۵۶ هـ. ق) می‌نویسد: «خدای - عزوجل - بمیراند تن‌ها را وقت مردن آن» (طبری: ۱۰۱). و در تفسیر کشف‌الاسرار میبیدی نیز (۵۲۰ هـ ق) «نفس» را تن‌ها ترجمه کرده، می‌نویسد: «اللّه اوست که می‌میراند هر تنی را به هنگام مرگ او» (میبیدی: ۴۱۵). و اما در بسیاری از تفاسیر و ترجمه‌های معاصر، «نفس» را «روح» ترجمه کرده‌اند، که از آن جمله است ترجمه مرحوم آقای حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای، تفسیر المیزان (طباطبایی، ج ۲۴، ص ۱۰۱) و بر گزیده تفسیر نمونه (مکارم شیرازی: ج ۴، ص ۲۳۳).

با این همه، حیرت‌آور است که می‌بینیم حضرت مولانا در فصل سیزدهم از کتاب فیه‌ما‌فیه می‌گوید: «... اکنون اصل آن قابلیت است که در نفس است. نفس دیگر است و روح دیگر است. نمی‌بینی که نفس در خواب کجا می‌رود و روح در تن است؟ اما آن نفس می‌گردد. چیز دیگر می‌شود گفت: پس آنچه علی [علیه السلام] گفت: من عرف نفسَه فقد عرف ربّه، این نفس را گفت یا نگفت؟ و اگر گوییم این نفس را گفت، هم خردکاری نیست و اگر آن نفس را شرح دهیم، او همین نفس را فهم خواهد کرد؛ چون او آن نفس را نمی‌داند؛ مثلاً آینه‌ای کوچک در دست گرفته‌ای، اگر در آینه نیک نماید، بزرگ نماید، خرد نماید، آن باشد. به گفتن محال است که فهم شود؛ به گفتن همین قدر باشد که در او خار خاری پدید آید بیرون آنکه ما گوییم عالی هست تا بطلبیم». یعنی همین



معنی و همین آیه ما را به معرفت آفریدگار برمی‌انگیزد. همین جمله که می‌گوید: «به گفتن محال است که فهم شود»، بیش از ۱۲۰ بار در مثنوی معنوی و در پایان داستان‌ها و توضیح مسائل عرفانی و دینی تکرار می‌شود و نخستین بار در همان منظومه نخستین، پس از ۱۷ بیت می‌گوید:

در نیابد حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید، والسلام

در تحقیق امر «نفس» (روان یا تن و روح) در علوم مربوط به معرفه‌النفس یا روان‌شناسی، اغلب قدمای ما بر آن باور هستند که جز اهل علم، کسی قادر به درک و فهم این مسائل نیست؛ مخصوصاً دربارهٔ مقولاتی چون خواب (رؤیا) و نفس و جان، که از فصول روان‌شناسی است. بسیاری از شعرا و عرفای ما، همین ادعا را داشته‌اند و به نامفهوم بودن آن برای همگان اشاره کرده‌اند؛ چنان که رودکی سمرقندی (فوت ۳۲۹ هـ.ق) در مرثیهٔ مشهور خود هنگام مرگ مردی به نام مُرادی می‌گوید: معنی «جان دوم»، یعنی روح، را مردم نمی‌فهمند:

مُرد مُرادی؟ نه همانا که مُرد

مرگِ چنان خواجه نه کاریست خُرد ...

قالب خاکی سوی خاکی فکند

جان و خُرد سوی سماوات بُرد

جان دوم را که ندانند خلق

مصله‌ای کرد و به جانان سپرد ... (ابوعبدالله رودکی، عبدالغنی

میرزایف، ۱۹۵۸: ۴۵۹؛ شرح و تصحیح نگارنده، ۱۳۸۷)

همچنین نظامی گنجه‌ای، شاعر پارسی‌گوی آذربایجان در قرن ششم، می‌گوید: موضوع خواب، پرده‌نشین و مبهم و یا از اسرار است؛ کسی نمی‌داند چیست؟ چنان که در مناجات با خدا و نعمت کنایی پروردگار عالم گفته است:

باغ سخا را چو فلک تازه کرد

مرغ سخن را فلک آوازه کرد

نخل زبان را رطبِ نوش داد

دُر دهان را صدفِ گوش داد

پرده‌نشین کرد سر خواب را

کِسوتِ جان داد تن آب را (نظامی، ۱۳۸۶: بند ۱)

هم او دربارهٔ جان و چگونگی پرواز آن از کالبد تن می‌گوید: ما چیزی نمی‌دانیم و هر آنچه را که گفته‌اند و ما شنیده‌ایم، آن را نقل می‌کنیم و این اشارات در خسرو و شیرین و در کلاس درس خسرو پرویز در محضر فرزانهٔ ایرانی، بزرگ امید، سُروده شده است:

نظریه‌های فلسفی و دینی نظامی گنجه‌ای در این بند (بند ۸۹) در ۱۲۰ بیت به رشتهٔ نظم درآمده است، که بسیار خواندنی و قابل توجه است. به مناسبت موضوع سخن از دیدگاه چندوجهی مولانا،

ابیاتی از منظومهٔ نظامی را نقل می‌کنیم که به خواب و رؤیا و بیرون شدن روح از بدن مربوط است؛ با علم به اینکه نظامی عارف و حکیم با مولانای عارف در یک قرن می‌زیسته‌اند و هنگام مرگ نظامی (۶۰۸ هـ.ق) در گنجه، جلال‌الدین محمد، پسر سلطان العلماء محمد، در شهر بلخ چهار سال داشته است و از نظر تحصیلات نیز مولانا در قونیه و شام و حلب کسب فیض می‌کرد؛ در حالی که نظامی گنجه‌ای همهٔ تحصیلات و زندگی و دوران حکمت‌اندروزی و هنرمندی‌اش در گنجه بوده و مخزن‌الاسرار را به پادشاه ارزنجان، بهرام شاه، تقدیم کرده است که به احتمال زیاد، مولانا و پدرش با وی ملاقاتی داشته‌اند (ر.ک: مشکور: ۲۱، ۶۷، ۷۰).

نظامی گنجه‌ای دربارهٔ خواب و جان، به تفصیل اظهار نظر می‌کند و می‌گوید که پاسخ به این سؤال‌ها بسیار دشوار و سخت است:

دگر باره شه بیداربختش

سؤالی زیرکانه کرد سختش

که گر جان را جهان چون کالبد خُورد

چرا با ما کند در خواب ناوُرد

وگر جان ماند کز قالب جدا شد

بگو تا جان چندین کس کجا شد؟

جوابش داد کاین مشکل سؤال است

ولی جان بی‌جسد دیدن محال است^۲

نه از جان بی‌جسد پرسید شاید

نه بی‌پرگار جنبش دید شاید

تعبیر و تفسیر پاسخ و پرسش در

ابیات نظامی گنجه‌ای، خود نیازمند

شرح است، که متأسفانه مجال آن

نیست (ر.ک: نظامی، ۱۳۸۶: تعلیقات بند ۸۹).

دگر ره گفت اگر جان هست حاصل

نه نقش کالدها هست باطل؟

چو می‌بینم به خواب این نقش‌ها چیست

نگه‌دارندهٔ این نقش‌ها کیست؟

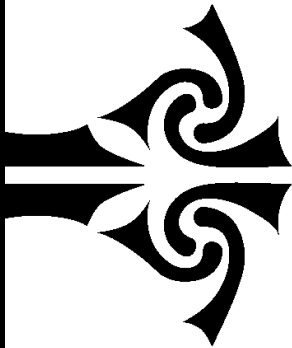
جوابش داد کز چندین شهادت

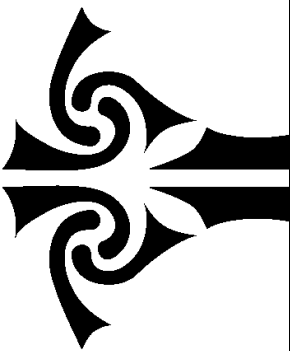
خیال مرده را با توست مادّت

چو گردد خواب را فکرت خریدار

در آن مادّت شود جانی پدیدار

در صورت تأمل در پاسخ مربوط به خواب، معلوم می‌شود که نظامی گنجه‌ای نظریهٔ پاولوف روسی را پیشاپیش (۸۰۰ سال پیش) درست می‌داند و بر آن باور است که اگر مادهٔ خواب و رؤیا در حافظهٔ کسی محفوظ نباشد، هرگز آن صورت ذهنی به خواب نمی‌آید: «خیال مرده را با توست مادّت»؛ یعنی او را دیده‌ای، وگرنه نادیده را در





خواب نمی‌توان دید.
 دگر ره باز پرسیدش که جان‌ها
 چگونه بر پرند از آشیان‌ها؟
 جوابش داد کز راه ندیده
 نشاید گفتن الا از شنیده
 شنیدم چار موبد بود هشیار
 مسلسل گشته با هم جان هر چار
 درین مشکل فرو ماندند یک‌چند
 که از تن چون رود جان خردمند؟
 یکی گفتا بدان ماند که در خواب
 در اندازد کسی خود را به غرقاب

با مشاهده موضوع تناقض میان مضبوط فیه‌ما فیه با منظوم مثنوی می‌توان گفت: شاید فیه‌ما فیه را از زبان مولوی، کس دیگری نقل کرده باشد؛ ولیکن متن منظوم مثنوی معنوی به هیچ وجه قابل انکار و تردید نیست و قطعاً رشحه قلم خود حضرت مولاناست و هیچ فرقی نمی‌کند که در کدام تاریخ سروده شده است.

حضرت مولانا در دفتر اول و در چهار بیت متوالی (۳۹۱ - ۳۸۸) می‌فرماید:
 هر شبی از دام تن ارواح را
 می‌رهانی، می‌کنی الواح را
 می‌رهند ارواح هر شب زین قفص
 فارغان از حکم و گفتار و قصص
 شب ز زندان بی‌خبر زندانیان
 شب ز دولت بی‌خبر سلطانیان
 بی‌غم و اندیشه سود و زبان
 نی خیال این فلان و آن فلان

بی‌هیچ اظهار نظری به شرح جامع و متین استاد کریم زمانی مراجعه می‌کنیم، در حالی که می‌دانیم و گفتنی است که این پژوهشگر نستوه هرگز از تعهد و مسئولیت خویش شانه خالی نکرده و همه شرح‌های معتبر پیشینیان را - اگر در دسترس داشته - دیده و خود نیز نظر صائب خویش را اظهار داشته و اگر جایی نیز مبهم بوده، به صراحت نوشته است که مبهم است. اما یک واقعیت را نمی‌توان انکار کرد، که نگارنده در شرح آثار نظامی و حافظ و عطار و مولانا (شرح غزلیات) به این مطلب پی برده‌ام که «هرکس در حد توان و استعداد خود می‌کوشد و اظهار نظر می‌کند و بی‌گمان بالاتر از حد محدود معین نمی‌تواند چیزی بگوید». بنابراین از یک ادیب و شارح متن آثار قدما نباید انتظار معجزه داشت. در شرح بیت زیر از مثنوی:
 هر شبی از دام تن ارواح را



می‌رهانی، می‌کنی الواح را
 آقای زمانی «نفس» مذکور در آیه ۴۲ سوره زمر را بدون ذکر علت، با اطمینان خاطر به معنی «روح» تعبیر کرده و نوشته است: «اللّه يتوفى الأنفس حين موتها ... الخ».
 خداوند بازستاند روح‌ها را از کالبدها به گاه مرگ و روح‌هایی که نمرده‌اند نیز بازستاند به گاه خواب؛ و آنگاه روح کسانی که فرمان مرگشان داده، نزد خود نگاه دارد و آن دیگر را به سوی کالبدشان بازگرداند تا مرگ حتمی‌شان در رسد. در این ستاندن و بازگرداندن نشانه‌هایی است برای اندیشمندان [...].

آقای زمانی در ادامه بحث می‌نویسد: ضمیر «ها» در «موتها» و «منامها» به نفس (= روح) بازمی‌گردد و از آنجا که برای روح مجرد (نفس ناطقه) مرگ و خوابی متصور نیست، از این رو حذف مضافی لازم می‌آید؛ یعنی در اصل بوده است: «موت بدن‌ها» و «منام بدن‌ها». همین کافی است که بدانیم استاد زمانی نظر مرحوم علامه فروزانفر را تأیید کرده، «أنفس» را «تن‌ها» معنی می‌کند. و در صورت دقت و تأمل در متن متناقض و دوگانه این شرح، معلوم می‌گردد شارح مثنوی، خود و یا با استناد به گفته دیگران، به این واقعیت پی برده است که اگر در ترجمه آیه به صراحت می‌نویسد: «خداوند بازستاند روح‌ها را»، لیکن با ترجمه ضمائر «ها» در «موتها» و «منامها» به معنی «نفس»، به روشنی می‌گوید: «از آنجا که برای روح مجرد (نفس ناطقه) مرگ و خوابی متصور نیست، از این رو حذف مضافی لازم می‌آید». در واقع، شارح مثنوی به وجود تناقض و حتی تضاد در تعبیر آیه از سوی مولانا پی برده، لیکن نتوانسته همانند برخی مترجمان پیشین قرآن، به صراحت بنویسد: «خدا بمیراند تن‌ها را وقت مردن» (طبری و میبیدی)، و آشکارا نوشته است که نظر مولانا در ترجمه «نفوس» به روح و حتی جان، نادرست است و برابر نص آیه قرآنی نیست. این مطلب از نوشته آقای زمانی به آسانی قابل فهم است که توضیح ایشان در ذیل ترجمه آیه و شرح بیت، کاملاً جنبه اعتراض و رد دارد؛ ولیکن چرا از ابهام کلام مولانا به صراحت سخن نگفته است، جای تعجب است!

نکته‌ای بیانی در تعبیر «نفوس» به معنی «روح‌ها» قابل ذکر است و آن اینکه نفس و روح به سبب علاقه شدید مجاورت و ملازمت، به راحتی جای‌گزین هم می‌شوند و نفس در معنی «روح» و روح در معنی «نفس» ظاهر می‌گردد، و اما در این ملازمت و علاقه نسبت عکس و تقابلی نیز هست که از دیده‌ها پنهان مانده است و آن اینکه با رفتن جان و یا روح از بدن، «نفوس» نیز از میان می‌رود و ناپدید می‌شود و پس از مرگ، دیگر احساس و تمنا و نفسی باقی نمی‌ماند؛ یعنی مرگ نفس با رفتن روح از بدن همراه و ملازم است.

و اما عکس قضیه صحیح نیست و آن اینکه با سیر و سفر نفس از بدن، هرگز روح با نفس همراه نیست و ملازمتی ندارد؛ یعنی اگر هنگام خواب موجودات زنده «نفوس» از بدن بیرون می‌رود، قطعاً روح باقی می‌ماند.

همچنین هنگام ذکر و مکاشفه عرفا، همه حواس از کار می‌افتد و باز نفوس به سیر و سفر در عالم معنی و یا در دل عارف می‌پردازد؛ اما روح، پابرجای و باقی است، که نظامی گنجه‌ای به این موضوع در مخزن الاسرار در ۳۰۰ بیت بیشتر اشاره کرده است (خلوت‌های دل، بندهای ۱۵ تا ۲۰).

دور شو از راهزنان حواس
راه تو دل داند، دل را شناس
راهروانی که ز تن رسته‌اند

شهر جبریل بر او [دل] بسته‌اند

اگرچه سخن به درازا می‌کشد، به سخنی کوتاه گفته می‌شود که در فن بیان نیز چنین التباس و اشتباهی رخ داده است و آن اینکه شباهتی بسیار شدید و عمیق در لازم استعاره وجود دارد. علمای بیان چنان فهمیده‌اند که این شباهت در میان «مستعارله» و «مستعاربه» هست؛ در حالی که چنین نیست؛ یعنی وقتی می‌گوییم «آسمان می‌گرید» علمای بیان به خطا گفته‌اند: آسمان به انسان تشبیه شده است و «مشبه» به جای «مشبه‌به» نشسته است؛ در حالی که مطلقاً چنین نیست و هیچ شباهتی میان انسان و آسمان نیست؛ بلکه شباهت در باریدن و گریستن، یعنی باران و گریه، هست (ر.ک. ثروتیان: آفرینش خیال) و در اینجا تجسم مطرح است، نه تشبیه. به همین علت است که مولانا و یا برخی از مترجمان و مفسران قرآن «نفوس» را «روح‌ها» ترجمه کرده‌اند؛ چنان که مولانا در ادامه ابیات دفتر اول درباره «نفوس» و «خواب» می‌گوید:

نی غم و اندیشه سود و زیان

نی خیال این فلان و آن فلان

حال عارف این بود بی‌خواب هم

گفت ایزد هم رُقود، زین مَرَم

خفته از احوال دنیا روز و شب

چون قلم در پنجه تقلیب رب

آنکه او پنجه نبیند در رقم

فعل پندارد به جنبش از قلم

شمه‌ای از حال عارف وانمود

خلق را هم خواب حسّی درر بود

رفته در صحرای بی‌چون جانفشان

روحشان آسوده و ابدانشان

وز صفیری باز دام اندر کشی

جمله را در داد و در داور کشی

فالق‌الأصباح اسرافیل‌وار

جمله را در صورت آرد زان دیار

روح‌های منبسط را تن کند

هر تنی را باز آستن کند

اسب جان‌ها را کند عاری ز زین

سَر التَّوَمُّ اخو الموت است این

لیک بهر آنکه روز آیند باز

بر نهد بر پاش پابندی دراز

تا که روزش را کشد زان مرغزار

وز چراگاه آردش در زیر بار

کاش چون اصحاب کهف این روح را

حفظ کردی، یا چو کشتی نوح را

تا ازین طوفان و بیداری و هوش

وارهیدی این ضمیر و چشم و گوش

ای بسا اصحاب کهف اندر جهان

پهلوی تو، پیش تو هست این زمان

غار با او، یار با او در سرود

مُهر بر چشم است و بر گوشت، چه سود؟

بی‌گمان برای هر خواننده‌ای

شگفت‌آور است که در ابیات ۳۸۸ و

۳۸۹ می‌گوید: «ارواح هر شب از تن

می‌روند».

هر شبی از دام تن ارواح را

می‌رهانی، می‌کنی الواح را

می‌روند ارواح هر شب زین قفص

فارغان از حکم و گفتار و قصص

و در ادامه سخن، ۷ بیت بعد (در بیت ۳۹۶)، می‌گوید: جانشان

در صحرای بی‌چون الهی می‌رود، ولیکن روح و بدن ایشان

آسوده می‌ماند. و سه بیت بعد، همین جان را بار دیگر «روح

منبسط» نامیده، به تن‌ها بازمی‌گرداند:

رفته در صحرای بی‌چون جانشان

روحشان آسوده و ابدانشان

روح‌های منبسط را تن کند

هر تنی را باز آستن کند

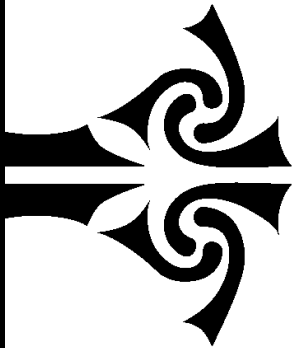
و بلافاصله همین روح منبسط را باز «جان» تعبیر کرده، می‌گوید:

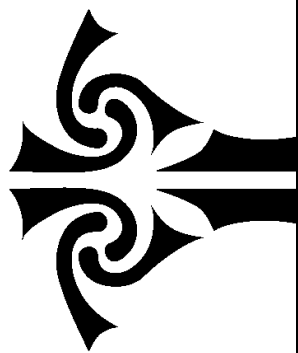
تن مانند زینی بر پشت اسب روح قرار گرفته است. این اسب تندرو

که لخت و برهنه و بی‌زین در هنگام مرگ و خواب می‌تازد، جان

است، و راز نکته برادری مرگ و خواب نیز در همین تاختن در عالم

دیگر است:





اسب جان‌ها را کند عاری ز زین
سز التّوم اخو الموت است این
بار دیگر، باز همان روح منبسط و همین جان را «روح» نامیده،
می‌گوید: «ای کاش مانند اصحاب کهف، این روح را خداوند حفظ
می‌کرد و نمی‌گذاشت بیرون برود»:
کاش چون اصحاب کهف این روح را
حفظ کردی، یا چو کشتی نوح را
ما هیچ نمی‌دانیم که مولانا و یا اطرافیان وی متوجه این «جان»

و یا «روح» بوده‌اند که به اشکال مختلف در بیت ظاهر
می‌شوند؟ و یا برای ایشان آشکار و روشن بوده است که
وقتی می‌گوید «جان‌ها» می‌روند و روح می‌ماند، مقصود از
«روح» چیست؟ و یا «روح منبسط» یعنی چه؟ و یا این
اصطلاحات در مکتبی خاص تدریس می‌شده است که روح
مقیّد را در برابر روح منبسط قرار داده‌اند؟ در هر حال، برای
خواننده یک نکته مسلّم است و آن اینکه سروده‌های حضرت
مولانا و یا هر شاعر عارف و غیرعارف
دیگر، وحی مُنزل نیست اما در حق
امثال سنایی، عطار، نظامی، مولانا و
حافظ و حتی اوحدی مراغه‌ای، هر
پژوهشگر ایرانی انتظار دارد گفته‌ها
و سروده‌های ایشان با نصّ صریح
آیات قرآنی مطابقت داشته باشد و یا
دست‌کم مخالف آن نباشد و اصولاً
کلمه عربی «روح» در زبان فارسی،
«جان» ترجمه می‌شود و نفس را
«روان» می‌گویند. بی‌گمان، هر
شنونده علاقه‌مندی می‌خواهد بداند که در این ابیات، مولانا
چه می‌گوید؟ و برای این آگاهی، سندی بهتر و کامل‌تر از
شرح استاد کریم زمانی - فعلاً - در دسترس نداریم:

هر شبی از دام تن ارواح را
می‌رهانی، می‌کنی الواح را

آقای زمانی می‌نویسد: «خداوند، تو چنانی که هر شب ارواح را از
دام ابدان آزاد می‌کنی و از لوح اذهان نقوش و خواطر را محو می‌کنی
(می‌کنی الواح را)؛ یعنی تو خدا، اذهان آنان را لوحی ساده و عاری
از نقش می‌سازی» (شرح مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۸۰).

و آقای زمانی درباره خواب (رویا) نوشته‌اند: «خواب یکی از مسائل
مهمی است که حکما و متکلمین و صوفیه درباره حدوث آن عقاید
مختلف دارند. به عقیده حکما، خواب (نوم) حالتی است که عارض
بر جانداران می‌شود و بر اثر آن، احساسات و حرکات غیرضروری
و غیرارادی باز می‌مانند؛ ولی حواس باطنی به عقیده اکثر، از کار

نمی‌افتد. در این حالت، نفس به عالم خود متوجه می‌شود؛ زیرا نفس
به عالم ملکوت اتصال معنوی دارد و مانع او از توجه بدان عالم،
اشتغال وی به تدبیر بدن و مُدركات حسی است و در نوم (خواب)
این تعلق گسسته می‌شود» (به نقل از شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۱۸۰).
حکمای عارف‌مشرّب خواب را از نوع کشف به شمار آورده‌اند و آن
را به دو قسم کلی تقسیم کرده‌اند: یکی اضغاث احلام (خواب‌های
پریشان) که ناشی از امتلاء معده و عدم تعادل و وسوس شیطانی
و اتفاقات نفسانی است؛ دیگری خواب صادق، که کاشف از حقایق
است و آن را جزئی از نبوت دانسته‌اند و ملاصدرا آن را در
المبدأ و المعاد تحت عنوان نبوات قرار داده است.

این رؤیا به سه قسم تقسیم می‌شود: ۱. رؤیایی که عیناً در
عالم خارج واقع می‌شود، بی‌هیچ تأویلی، ۲. بخشی نیازمند
تأویل است، ۳. تماماً محتاج تأویل است.
در آیه ... [این بخش قبلاً نوشته شده].

بنابراین خواب، برادر مرگ است؛ چرا که رابطه روح و جسم در
حین خواب به حداقل ممکن می‌رسد و حواس و خواطر ظاهره
از کار می‌افتد؛ چنان که مولانا آن را به کندن الواح تعبیر کرده
است (رک: ابیات ۲۴۸۷ و ۳۰۶۳).

به ابیات موردنظر رجوع می‌کنیم:
جان مردم هست مانند هوا

چون به گرد آمیخت، شد پرده سَما

روح لطیف انسان‌ها - در مثل - مانند هواست و همین که
گرد و غبار با هوا درآمیزد، حجاب آسمان می‌گردد و آسمان
دیده نمی‌شود:

همچنان که چشم می‌بیند به خواب
بی‌مه و خورشید ماه و آفتاب.

واقعیت این است که این اشارات، یعنی اشاره به نظر مبهم
حکما و نظریه بی‌منطق و بی‌پایه برخی از ایشان، در تفسیر
آیه ۴۲ سوره زمر هیچ فایده‌ای ندارد و اگر قرار باشد برای
حل مسئله «انفس» یا «منام» استمداد طلبیم، جز مراجعه
به تفاسیر قرآن چاره‌ای نیست، که متأسفانه در این تحقیق نیز نظر
برخی از مترجمان و مفسران به جایی نمی‌رسد. شاید درباره رؤیا و
دیدن خواب‌ها، نظریه روان‌شناسان معاصر، مخصوصاً گوستاو یونگ،
زیگموند فروید، فروم و پاولوف، جالب توجه بوده باشد؛ ولیکن به
صراحت می‌توان گفت که هیچ‌یک از این تحقیقات نیز بر تعبیر و
تفسیر آیه ۴۲ سوره زمر کمک نمی‌کند و در توجیه معنی بیت مولانا
در مثنوی نیز مفید فایده نیست. اینجا تفسیر آیه و شرح بیت مولانا،
خود حد و مرز جداگانه و مشخص دارد، که بیرون‌شد از دایره آن، با
خطر گمراهی همراه است.

از شرح و تفسیر ابیات در شرح استاد زمانی (۱۳۸۷: ۱۵۹-۱۶۷).



حاصل و نتیجه‌ای قانع‌کننده به دست نمی‌آید و موضوع مبهم می‌نماید و حتی به نظر می‌رسد شارحان مثنوی به تناقض موجود در میان اظهارنظر مولانا در فیه‌ما‌فیه و مثنوی معنوی پی نبرده‌اند. نه تنها شرح آقای زمانی به این مطلب اشاره‌ای نمی‌کند - که از شرح‌های زنده‌یاد استاد فروزانفر، شرح انقروی و شرح نیکلسون و دیگران بهره‌مند بوده است - حتی در جواهر الاسرار و زواهر الانوار، تألیف کمال‌الدین حسین بن حسن خوارزمی (۱۳۸۴: ۴۱۸-۴۱۹)، نیز به این اختلاف موضوع توجهی نکرده‌اند؛ یعنی به اختلاف نظر،

آشکارا و به صراحت اشاره‌ای نشده است. ولیکن شارح مثنوی در جواهر الاسرار، «ارواح» موجود در بیت مولانا را به معنی اصلی برگردانده و آن را «نفس» معنی کرده و نوشته است: «هر شبی از دام تن ارواح را

می‌رهانی، می‌کنی الواح را

باز بر هر نفسی - که موت مقرر باشد - به اشباح باز نمی‌گردانی و نفسی را که حیات او مقدر است، به بدن بازمی‌فرستی.

می‌رهند ارواح هر شب زین قفس

فارغان، نی حاکم و محکوم کس ...

این چنین خلاصی از تنگنای اشباح و جولان در فضای باصفای ارواح، اثری از آثار اخ الموت است که خوایش خوانند. پس عارف را به حکم موتوا قبل ان تموتوا [...]»^{۱۲} الخ ...

حاصل کلام

از تحقیق و تفحص در شرح ابیات مثنوی و حتی ترجمه و تفسیر آیه سوره زمر در مثنوی، نتیجه مقبولی به دست نمی‌آید. به گفته حافظ:

از هر طرف که رفتم، جز وحشتم نیفزود

زنهار ازین بیابان، وین راه بی‌نهایت

این راه را نهایت صورت کجا توان بست؟

کش صد هزار منزل پیش است در بدایت

و اما در صحت اینکه مولانا در فیه‌ما‌فیه گفته است و شاگردانش نوشته‌اند: «نفس دیگر است و روح دیگر است.

نمی‌بینی که نفس در خواب کجا می‌رود و روح در تن است؟» و نیز در صحت آنچه مرحوم صفی‌علیشاه در تفسیر منظوم نوشته‌اند، هیچ تردیدی نیست:

حق بگیرد نفس‌ها را جین موت

هم بگیرد در منام از قبل فوت

پس نگه دارد نفوسی را که آن

موت بر وی شد قضی در این جهان

خلاصه اینکه بسیاری از مفسران و مترجمان قرآن کریم، «انفس» را «روح» ترجمه کرده‌اند و یا اینکه شارحان مثنوی نیز در معنی بیت «روح» و حتی «جان» مطالبی نوشته‌اند که نیازمند تحقیق وسیع

است و قبل از هر تحقیقی باید گفت: «انفس» در معنی نفوس و نفس‌ها، صحیح است و هر واژه‌ای که با معنی «انفس» در کلام مقدس الهی در قرآن مطابقت نداشته باشد، بی‌گمان ناشی از عدم دقت است؛ برای آنکه «انفس» یعنی نفس‌ها، جمع «نفس» است و غرض از «نفس‌ها» یک نفس نیست، بلکه نفس‌های اماره و لوامه و مطمئنه و مسومه و مزینه در قرآن کریم منظور نظر است و هر صاحب عقل و اندیشه‌ای به سادگی می‌فهمد که هنگام خواب، روح از بدن نمی‌رود و هر موجود جاننداری که بخوابد، «روح» در

جسم وی باقی است. و اما نفس‌ها (انفس) و کنده شدن السواح از ذهن و قضای نفس‌ها از وجود موجود زنده هنگام خواب، موضوعی دیگر و آشکار است: برای همه چگونگی این حادثه روشن است که هنگام خواب، حواس از کار می‌افتد و همه انواع نفس‌ها و تمناها و اندیشه‌های خفته به سیر و سفر در خواب ادامه می‌دهند و در آیه شریفه مذکور در

سوره زمر، به گونه‌ای به این مطلب اشاره شده است که

بی‌گمان هر خواننده اندیشمندی را به

شگفتی وامی‌دارد. نظر بر اینکه بحث

از اعجاز قرآن کریم موضوع مورد نظر

ما نیست، از شرح موضوع و حتی از

ترجمه و نقل آیات مربوط به «نفس»

و «روح» خودداری می‌شود تا سخن

به درازا نکشد، و اما تأمل در کمال

این کلام، بر هر خواننده‌ای ضروری

است، که می‌فرماید:

«خدا نفس‌ها را هنگام مرگشان به

تمامی بازمی‌ستاند و نیز نفسی را که

نمی‌میرد در خوابش، و بازمی‌ستاند نفسی را که مرگ بر

آن می‌گذرد، و بازمی‌فرستد (بازمی‌گرداند) آن دیگری را تا

هنگام اجل مسمی. هر آینه در این برای گروه اندیشمندان

نشانه‌های آشکاری است.»

اگرچه در ادامه این بحث ضرورت دارد تا از تفاسیر قرآنی، ترجمه

و تفسیر آیه ۴۲ سوره زمر (۳۹) فراهم آید و آنگاه آیات مربوط به

«روح» با تفاسیر مربوط نقل و بررسی بشود، لیکن برای ختم کلام و

برای رسیدن به این مقصود که «انفس» هرگز «ارواح» نیست، تنها

به چهار آیه درباره «روح» اشاره می‌شود:

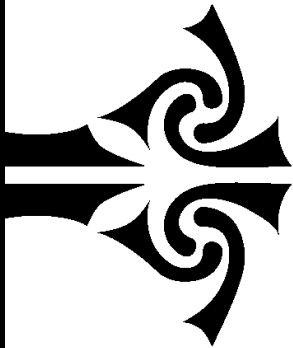
* و درباره روح از تو می‌پرسند. بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من

است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است (اسراء ۱۷): (۸۵)

* فرشتگان را با روح به فرمان خود، بر هر کس از بندگانش که

بخواهد، نازل می‌کند، که بیم دهید که معبودی جز من نیست؛ پس،

از من پروا کنید (نحل ۱۶): (۲).



* روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند... (نبا (۷۸): ۳۸)
 * آنگاه او را درست‌اندام کرد و از روح خویش در او دمید، و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد. چه اندک سپاس می‌گزارید! (سجده (۳۲): ۹).

و همین روح است که از سوی شاعران و عارفان ما، به زبان فارسی «جان» ترجمه شده و همه‌جا روح یا جان نامیده می‌شود؛ در حالی که در زبان فارسی «نفس» را «روان» می‌گویند و معرفه‌النفس یا روان‌شناسی مربوط به همان «انفسی» است که در مرگ و هنگام خواب از ما گرفته می‌شود.

از میان بی‌شمار شاعران فارسی‌زبان و عارفان ایشان، تنها به ایباتی از سنایی قناعت می‌کنیم تا سخن اصلی گفته شود و این بحث به پایان آید:

فاقه منمای بیش ازین جان را
 خوب دار این دو روزه مهمان را
 عیسی جانت گرسنه‌ست چو زاغ

خر او می‌کند ز کنجد کاغ
 جانت لاغر ز گفت بی‌معنی
 تنت فربه ز کرد با دعوی
 چون جرس پرخروش و معنی نه
 چون دهل بانگ سخت و دعوی نه
 تن ز جان یافت رنگ و بوی و خطر
 تن بی‌جان چو نی بود بی بر
 مردم از نور جان شود جاوید
 گل شود زر ز تابش خورشید
 جسم بی‌جان به سان خاک انگار
 ورچه عالی‌ست، چون مفاک انگار

بی روانی شریف و جانی پاک
 چه بود جسم جز که مشتکی خاک؟
 خاک را مرتبت ز روح بود
 ورنه بی‌روح خاک نوح بود
 خوان جان ذروه فلک باشد
 مگس خوان او ملک باشد
 جان تن هست و جان دین هر دو
 زنده این از هوا و آن از هو
 غذی جان تن ز جنبش باد
 غذی جان دین ز دانش و داد
 جان پاکان غذای پاک خورد
 مار باشد که باد و خاک خورد
 آب جسم تو باد و خاک دهد
 آب جان تو دین پاک دهد

جان نادان ز جان غذا سازد
 چون نیابد غذا، بنگازد
 جان ز تن گشته فربه و باقی
 عقل و دین تا شده‌ست چون ساقی
 حدّثان را چه کار با قَدَم است؟
 تارک او فروتر از قَدَم است
 حدّثان خود پریر پیدا شد
 با قَدَم عقل مست و شیدا شد

جان ز ترکیب داد و دانش خاست

هر کجا این دو هست، جان آنجاست

هر چه آن باعث عیب باشد

نز قَدَم دان، که از حدّث باشد (سنایی، ۱۳۵۹: ۳۷۶ - ۳۷۷)

این جان است که هر جاننداری بدو زنده است و آن را به نصّ صریح در قرآن، «روح» می‌نامد و می‌فرماید:

«ثُمَّ سَوَّيْهُ وَ نَفَخَ فِيْهِ مِنْ رُوْحِهِ...» (سجده (۳۲): ۹).

یعنی: آنگاه او (انسان) را درست‌اندام کرد و از روح خویش (الله) در او دمید.

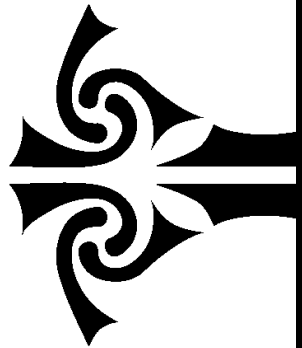
این روح در جسم دمیده شده است و هنگام مرگ از تن رها گشته، به اصل خود بازمی‌گردد؛ که می‌فرماید: «أَنَا لَهٗ و أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره (۲): ۱۵۶).

و اما هنگام خواب، این روح از تن جدا نمی‌شود و آنکه در نوم و منام از تن گرفته می‌شود، «انفس» است؛ یعنی همه نفس‌ها، در معانی و مفاهیم مختلف؛ آنکه در قرآن کریم در ۲۵۵ آیه به اشکال و مفاهیم گوناگون ذکر شده است و هنگام بیداری، پس از گردش در عالمی دیگر به تن بازمی‌گردد؛ و هر آن مفسر و مترجمی که «انفس» را در معنی «روح» و یا فارسی آن، «جان»، تعبیر بکند، قطعاً در تشخیص معنی دقیق کلمه «انفس» در آیه ۴۲ سوره زمر (۳۹) سعی بلیغ نکرده است.

در پایان، برای آگاهی علاقه‌مندان موضوع، ترجمه آیه ۴۲ سوره زمر (۳۹) از برخی تفاسیر مشهور نقل می‌شود:

۱. المیزان فی تفسیر قرآن، از استاد علامه، سیدمحمدحسین طباطبایی، ترجمه آقای سیدمحمدباقر موسوی همدانی، جلد ۳۴، ص ۱۰۱: «خداست که جان‌ها را در دم مرگ می‌گیرد و آنها هم که نمرده‌اند در خواب می‌گیرد. پس هریک از جان‌ها که مرگش رسیده باشد، نگه می‌دارد و آن دیگر را به بدنش برمی‌گرداند تا مدتی معین. به درستی که در این جریان آیت‌ها هست برای مردمی که تفکر کنند».

۲. ترجمه تفسیر طبری، در زمان منصور بن نوح سامانی (۲۵۰-)



۲۵۶ هـ ق)، به اهتمام حبیب یغمایی، جلد ۵-۶، ص: «خدای - عزوجل - بمیراند تنها را وقت مردن آن و آنکه نمیرد اندر خواب آن. پس باز دارد آن را بگزارد بر آن مرگ و بفرستد دیگر را سوی هنگامی نامزده که اندر آن نشانه‌هاست گروهی را که تفکر و اندیشه کنند».

۳. بر گزیده تفسیر نمونه، زیر نظر آیه الله مکارم شیرازی، احمد علی بابایی، جلد ۴، ص ۲۳۳: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد؛ سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده، نگه می دارد و ارواح دیگری را بازمی گرداند تا سرآمدی معین. در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند».

۴. کشف الاسرار و عدة الابراز، ابوالفضل میبیدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، جلد ۸، ص ۴۱۵: «الله اوست که می میراند هر تنی را به هنگام مرگ او و هر کس که بنمرده بود در خواب خویش، می میراند و جان باز می ستاند در خواب آن را که قضای مرگ او رسید، و می گشاید از خواب و زنده باز می فرستد آن دیگر کس را که هنگام مرگ او در نرسید، نیز تا به هنگامی نامزده کرد مرگ او را. درین آفرینش خواب [نه مرگ صرف و نه زندگانی صرف] نشانه‌هاست صراح ایشان را که در اندیشند».

۵. ترجمه مرحوم آقای حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات جاویدان (شماره سوره ندارد): «خداست که وقت مرگ ارواح خلق را می گیرد و آن را که مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب روحش را قبض می کند. سپس آن را که حکم به مرگش کرده، جانش را نگاه می دارد و آن را که نکرده، به بدنش می فرستد تا وقت معین مرگ. در این کار نیز ادله قدرت الهی برای متفکران پدیدار است».

پی نوشت:

۱. متن: در عین موت. ظاهراً «حین موت» صحیح است. اغلاط ترجمه و تفسیر مرحوم صفی موضوعی بسیار قابل توجه است (ر.ک: ثروتیان: مقدمه).
۲. خداست که وقت مرگ ارواح خلق را می گیرد....
- * جان اول عبارت است از حیات و همبستگی آلی همه سلولها و ارکان و اجزای بدن موجود زنده که او را «جاندار» می نامیم.
۳. مولانا نیز می فرماید:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست

کتابنامه

- ابو عبدالله رودکی، ۱۹۵۸، دیوان. عبدالغنی میرزایف. تاجیکستان.
- -----، ۱۳۸۷، دیوان. شرح و تصحیح دکتر بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- دیوان، به اهتمام دکتر جواد مشکور. تهران: کتابفروشی تهران.
- مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۴۸، فیه مافیہ. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- ترجمه تفسیر طبری. به اهتمام حبیب یغمایی. جلد ۵ و ۶.
- ثروتیان، بهروز، ۱۳۸۶، شرح غزلیات حافظ. تهران: نگاه.
- -----، فن بیان در آفرینش خیال. تهران: امیرکبیر.
- -----، صفی عیشاه و تفسیرش. تهران: خانه کتاب.
- خوارزمی، کمال الدین حسین، ۱۳۸۴، جواهر الاسرار. مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمدجواد شریعت. تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه. تهران: دانشگاه تهران.
- زمانی، کریم، ۱۳۸۷، شرح جامع مثنوی معنوی. دفتر اول، چاپ ۲۵، تهران: اطلاعات.
- سنایی، محدود بن آدم، ۱۳۵۹، حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه. تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرّس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان. ترجمه آقای سیدمحمدباقر موسوی همدانی. ج ۲۴.
- قرآن کریم. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. تهران: جاویدان.
- مکارم شیرازی، بر گزیده تفسیر نمونه. به اهتمام احمد بابایی. جلد ۴.
- میبیدی، رشیدالدین فضل الله، کشف الاسرار و عدة الابراز. به اهتمام علی اصغر حکمت. جلد ۸.
- نظامی، ۱۳۸۶، خسرو و شیرین. توضیح و تصحیح دکتر بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- نظامی، ۱۳۸۶، مخزن الاسرار. تصحیح و توضیح دکتر بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.

